

لبخند من انتقام من است

در روزگاری نه‌چندان دور، تابستان ۱۹۹۵ میلادی، بیش از ۸۰۰۰ بوسنیایی که در شهر سربرنیتسا و نواحی اطراف آن زندگی می‌کردند، در کمتر از ۷۲ ساعت به دست نیروهای شبه‌نظامی صرب قتل عام شدند. سربرنیتسا در زمان وقوع قتل عام تحت کنترل و حمایت نیروهای حافظ صلح سازمان ملل قرار داشت. اما نیروهای صرب یازدهم جولای ۱۹۹۵ به یک باره وارد شهر می‌شوند، طی چند ساعت مردان را از زنان جدا و پس از قتل عام و اعدام‌های دسته‌جمعی آنها را در گورهای دسته‌جمعی دفن می‌کنند.

داستان‌ها، ماجراها و روایاتی که از ماجرای قتل عام سربرنیتسا نقل می‌شوند، آن قدر دردناک، فجیع و وحشتناک هستند که حتی شنیدنشان هم خارج از توان هرکسی باشد. هنر «چوا» در «لبخند من، انتقام من است» آن است که روایت دخترانه خود از فاجعه سربرنیتسا را به نحوی ارائه می‌دهد که خواننده ضمن درک این مقطع خاص از رویدادهای غم‌انگیز جنگ بوسنی، بتواند خواندن کتاب را به انتها برساند! راوی کتاب در زمان قتل عام ۹ ساله بوده و با آغاز جنگ مجبور به مهاجرت از شهر خود می‌شود. او بر این باور است تحمل سال‌های صلح به مراتب سخت‌تر از روزهای جنگ است و کسانی که از آن روزگار جان سالم به‌در برده‌اند امروز سختی بیشتری را تحمل می‌کنند. آنها در واقع آوارگانی در وطن خویش هستند که جنگ و قتل عام این بلا را سر آنها آورده است. او که پس از جنگ تحصیلات خود را در گرایش روزنامه‌نگاری رشته علوم سیاسی ادامه داد و به عنوان یک خبرنگار مشغول فعالیت شد از تأثیرات جنگ و نوع نگاه به مردم سربرنیتسا جدا نشد و این کتاب در واقع اثری است که جنگ و مردم جنگ‌زده بر او گذاشتند تا او راوی اتفاقاتی باشد که دیده‌است. سختی‌ها و دردسرهایی که بازماندگان قتل عام سربرنیتسا هر روز با آنها دست و پنجه نرم می‌کنند. این کتاب روایتی است از روزهای جنگ، روزهایی که یک کودک ۹ ساله شاهد کشتار بوده است.



خداحافظ ساریوو

اگر دنبال روایت‌های تکان‌دهنده می‌گردید احتمالاً این کتاب گزینه مناسبی برای شما باشد. این کتاب روایتی تکان‌دهنده و جذاب از شجاعت، امید و مهربانی باورنکردنی انسان‌ها در میانه خونین‌ترین جنگ اروپا پس از جنگ جهانی دوم را برای شما بازگو می‌کند. «هانا دوازده سال داشت که آتکای ۲۱ ساله، او و خواهر دیگرشان، نادای ۱۴ ساله، را سوار اتوبوس مخصوص پناهندگان کرد که زنان و بچه‌ها را از شهر جنگ‌زده خارج می‌کرد. آتکا در شهر ماند تا مراقب پنج خواهر و برادر دیگرش باشد؛ آنها تصور می‌کردند جنگ چند هفته بیشتر دوام نخواهد آورد، اما...» این کتاب روایتی است از محاصره شهر ساریوو، شهری زیبا که این زیبایی و محاصره آن موجب منحصر به فرد شدن این اثر می‌شود. شاید این نکته که اغلب آثار روایت تجاوزها و خونریزی‌ها در جریان این جنگ است، ولی این اثر درباره یک محاصره است که از اعلام استقلال بوسنی در سال ۱۹۹۲ آغاز می‌شود و به مدت سه سال ادامه می‌یابد و ختم به جنگی خونین می‌شود. این کتاب روایتی از خاطرات دو خواهر است که واقعیت‌هایی از جنگ را پیش روی مخاطب به جان کلمات می‌ریزد و او را در موقعیت اتفاقات کتاب قرار می‌دهد. خانواده‌ای که پدر و مادر مشغول تلاش‌های بشردوستانه هستند، ولی نتیجه‌ای عایدشان نمی‌شود. تصاویری از سوت خمپاره‌ها و اجساد که در پارک‌ها و زمین فوتبال دفن می‌شوند. محیط‌هایی که روزی محل شادی و خوشی مردم بود حالا سوت و کور و گاهی تبدیل به گور می‌شوند و این واقعیتی است که از ورای روایت‌های این کتاب به خواننده منتقل می‌شود. این اثر در کمال صداقت، تصویری از مردمی دوست‌داشتنی می‌سازد که خواننده می‌تواند به خوبی اجزای فرهنگی مردم آن کشور را بشناسد؛ روابط، عقاید، خوراک و هر چیزی که نشانی از فرهنگ دارد.



«مارش میرا»
یا همان
راهپیمایی
صلح اتفاقی
است که
برای یادبود
نسل‌کشی
سربرنیتسا
انجام می‌شود
که در این
گزارش مروری
بر چند کتاب با
محوریت این
قتل عام انجام
داده‌ایم

نویسنده این کتاب را باید به عنوان یکی از نویسندگان مشهور اروپای شرقی (البته در میان آنهایی که مقداری کتاب‌باز هستند) در بازار کتاب ایران معرفی کرد. کتاب‌هایی که اسلاونکا دراکولیچ در نقد فضای کمونیسم دارد بارها تجدید چاپ شده و در ایران نیز خوانندگانی برای خود دست و پا کرده، اما کتابی که قرار است معرفی کنیم در واقع روایتی مستند است که محصول پژوهش‌های نویسنده کتاب از ابعاد جنایت فجیع قتل عام سربرنیتسا است. کتابی که در سال ۲۰۰۴ نوشته شده و مبنای آن اتفاقات کشور صربستان در دوران میلوشویچ است. مؤلف کتاب معتقد است همیشه در نقطه‌ای از دنیا جنگ در حال وقوع است و او نیت داشته با نگارش این کتاب مردم را در جریان تجربه جنگی خونبار قرار دهد. دراکولیچ می‌گوید: «می‌خواهم از یک جنایت تاریخی سخن بگویم.»

این اثر درباره مجرمان، آدم‌بدها، افراد مظنون به قتل، تجاوز و صدور فرمان کشتارهای جمعی است. به عبارت دقیق‌تر، این کتاب درباره محاکمات مظنونین به جنایات جنگی در دیوان بین‌المللی کیفری برای یوگسلاوی سابق (آی‌سی‌تی‌وی) در لاهه است که متهم به ارتکاب جنایات سال‌های ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۵ شده‌اند.

نشر ستاک با خرید حق‌رایت این کتاب آن را به فارسی ترجمه کرده و از جمله اولین‌های ترجمه‌شده به فارسی در زمینه صربستان و بوسنی و هرزگوین است. کتابی که روایت آن نشان دهنده تلخی فجایع انسانی است. اتفاقی که مجامع حقوق بشری در برابر آن سال‌ها سکوت اختیار کردند. شاید اگر کشتار سربرنیتسا در کشوری از کشورهای طبقه اول جهان اتفاق افتاده بود فریاد بلندتری به گوش می‌رسید و رسانه‌های غربی پرسر و صداتر آن را برگزار می‌کردند. [\[۱\]](#)

به صرف قهوه و پیتا

معصومه صفایی‌راد یکی از همان افرادی است که تصویری از بوسنی و اتفاقات آن که در ابتدای دهه ۷۰ خورشیدی افتاده ندارد و برای شناخت پا به مسیری گذاشته که نتیجه آن در این کتاب بازگو شده است. او سفر را برای رسیدن به حقیقت انتخاب می‌کند و این همان قالبی است که بشر از ابتدای خلقتش از آن برای رسیدن به حقیقت استفاده کرده است. این کتاب روایت و عکس‌های نویسنده از سفر به بوسنی و هرزگوین است که در ژانر سفرنامه باید آن را دسته‌بندی کرد و آن را اولین سفرنامه از این کشور جنگ‌زده پس از کشتار سربرنیتسا باید معرفی کرد.

این اثر در واقع روایتی از یک سفر ده روزه به بهانه شرکت در پیاده‌روی صلح و گشت‌وگذار در این کشور است. کتاب بیش از آن که سفرنامه باشد، قصه آدم‌ها را در این کشور دنبال می‌کند. آدم‌هایی که جنگ روی دیگری از زندگی را نشان‌شان داد. نویسنده کتاب دختری دهه هفتادی است که هیچ شناختی از این کشور نداشته و به قصد کشف سفر می‌کند و با نثری ساده و صمیمی ما را با تجربیات خود همراه می‌کند.



مؤلف در این کتاب بر این باور است جنگ پایان نیافته، بلکه از نسلی به نسل بعدی منتقل شده: «صدای اس‌ام‌اس موبایل می‌آید: «شما به شبکه صربستان متصل شدید. نرخ مکالمه...» دیگر مطمئن می‌شوم دزدیده شدیم! بقیه به تئوری دزدیده شدن می‌خندند، ولی من فراوان خوانده‌ام. توی بالکان جنگ تمام نمی‌شود؛ از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. وضعیت صلح اینجا آتش زیر خاکستر است. صرب‌های منطقه دل خوشی از حضور ما ندارند و به زور مجامع بین‌المللی این چند روز پیاده‌روی را تحمل می‌کردند. همین روزها که ما اینجا هستیم، شبکه تلویزیونی الجزیره بالکان نظرسنجی کرده که راتکو ملادیچ و رادوان کاراجیچ، فرماندهان صرب این جنگ که در دادگاه لاهه هم محکوم شده‌اند، قهرمان جنگی هستند یا جنایتکار جنگی؟ ۶۰ درصد از شرکت‌کنندگان رای به قهرمان بودنش داده‌اند!»